



درنگی در زندگی مهندس محمد جواد تندگویان وزیر شهید نفت

شور دین باوری و جهاد

در چنین وضعیتی، جواد با معدل بیست دوره دبستان را پشت سر گذاشت و آماده ورود به دبیرستان شد. در حالی که نفر دوم با معدل ۱۶ قبول شده بود و اصولاً در آن زمان، خصوصاً در مدارس جنوب شهر سطح نمرات دانش آموزان بالا نبود. لذا معدل بالای جواد در منطقه سروصدا به راه انداختن جواد تندگویان در سراسر منطقه جنوب شهر نفر اول شناخته شد و جایزه گرفت.

در این حال وضع مالی پدر جواد همچون بقیه مردم نجیب جنوب شهر بود. از یک سو سرکود کسب و کار و از سوی دیگر مخالفت با رژیم و بحران مالی شدید، او را به شدت تحت فشار قرار داده بود. دوران کودکی و نوجوانی جواد، چه در دبستان و چه هنگام تحصیل در دبیرستان و دانشکده، رنگی از رفاه نداشت. جواد بیشتر خرج تحصیل خود را در دوران دبیرستان، از راه کار کردن و تدریس خصوصی ریاضی، عربی و زبان انگلیسی تأمین می‌کرد. تحصیل جواد در دبیرستان اسلامی جعفری مصادف با قیام خونین پانزده خرداد ۱۳۴۲ بود. شاه قصد داشت امتیازات بیشتری برای غارت منابع ایران بدهد و هستی ملت را یکسره بر باد دهد! او این کارها را به بهانه رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ صورت می‌داد! از جمله برای اتباع آمریکا، حق «کلیپوتلاسیون» یا حق «قضاوت کنسولی» داده بود و قصد داشت تحت عنوان آزادی زنان و اعطای حقوق به آنان، بعضی از مواد قانون مشروطه را ملغی و به جای آن قوانین دلخواه آمریکا و مخالف اسلام را جایگزین کند.

در تاریخ دهم ذیحده الحرام اعلامیه‌ای از سوی آیت‌الله العظمی امام خمینی (ره) در مخالفت با رژیم منتشر شد. پدر جواد طبق معمول تعدادی از این اعلامیه‌ها را به دست آورد و در بازار تهران پخش کرد و نسخه‌ای از آن را نیز به خانه آورد و به جواد داد. این اعلامیه و تلگرافی که به مناسبت چهلم فاجعه قم از طرف امام

اجازه ندادند، خانواده‌اش او را از آن مدرسه به مدرسه دیگری منتقل کنند.

جواد قبل از ورود به مدرسه، نام «شهید نواب صفوی» را شنیده بود. نام «غلامرضا تختی» را نیز در دبستان از سایر دانش آموزان شنید. این دو الگوی کودکی جواد بودند.

در دوره دانش آموزی جواد در دبستان، در فاصله بین سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور دگرگون شد و حوادثی روی داد که زمینه‌ساز قیام خونین پانزده خرداد ۱۳۴۲ در ایران شد. البته این وقایع در جنوب شهر بیشترین تأثیر را بر جای گذاشت و بر وضع خانواده تندگویان نیز تأثیر مستقیم داشت.

یکی از اقدامات مردمی برای مقابله با ترویج فساد از سوی رژیم در جنوب شهر، تأسیس هیئتهای جوانان بود. این هیئتها با کمک روحانیون محل و حمایت افراد متدین شکل می‌گرفت و جواد با حضور فعال در یکی از این هیئتها که در خانی آباد شکل گرفت بود، تلاش مبارزاتی خود را جدی‌تر کرد. جهان پهلوان تختی نیز در برخی از جلسات این هیئت حضور می‌یافت و مثل همگان در تقویت توان جوانان می‌کوشید

جواد تندگویان در سپیده دم روز ۲۶ خرداد سال ۱۳۲۹ هجری شمسی با به عرصه هستی نهاد. دوران کودکی جواد سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۶ یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخ معاصر ایران است. وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و سرکوب و کشتار مردم و کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که موجب تحکیم پایه‌های لرزان حکومت محمد رضا پهلوی شد، در همین زمان روی داد و آمریکا با حمایت از او، عنصری ضعیف‌النفس را در کسوت شاهی، تبدیل به دیکتاتوری مخوف کرد. خشت بنای سازمان جهنمی «ساواک» در همین دوران گذاشته شد و روند غرب زدگی در همین زمان شتاب پیدا کرد.

قبل از اینکه به مدرسه برود پدرش او را به مسجد برد و با قرآن آشنا کرد. پدرش به هواداری آیت‌الله کاشانی روحانی مبارز مشهور بود. جواد اکثر شبها، با قدمهای کودکانه‌اش همراه پدر و پدربزرگ به مسجد «بینایی» و هیئت «بنی فاطمه» و فاطمیون خانی آباد می‌رفت. ساکت و آرام گوشه‌ای می‌نشست و به نماز خواندن مؤمنان نگاه می‌کرد و گوش او به تدریج با دعوا و گفتار عالمان دین آشنا شد. هنوز به دبستان نرفته بود که در صف نماز جماعت در کنار پدر و پدربزرگ خود ایستاد و نماز خواند و درس خضوع و خشوع در برابر حق و ایستادگی در مقابل هرچه غیرخدایی را آموخت. در کنار پدر و پدربزرگش در جلساتی که بعد هیئت به گونه‌ای خصوصی برگزار می‌شد شرکت داشت و با مبارزه مکتبی آشنا شد.

شوق آموختن و علاقه به این که جواد خودش بتواند کتاب بخواند و خط بنویسد باعث شد که پدر زودتر او را به دبستان بگذارد. دبستان اسلامی جواد از شهرت خاصی در خانی آباد برخوردار بود. مدیر و معلم آن مدرسه به این طفل ضعیف و نحیف ابرجدخوان که می‌توانست بیشتر آیات و سوره‌های کوچک قرآن را که از پدرش آموخته بود بخواند، علاقه شدیدی داشتند و تا پایان دوره ابتدایی



خیمینی (ره) انتشار یافته بود و از طریق پدر جواد، به دست او رسید، تحول عمیقی در روحیه این نوجوان سیزده ساله به وجود آورد و او را یکسره دگرگون کرد.

اعلامیه‌های امام در روح حساس جواد اثر گذاشت و نسبت به «فت» حساس شد. در آن زمان هنوز نمی‌توانست درک کند ارزش نفت چقدر است و چرا استعمارگران سالیان دراز است برای غارت نفت ایران از هیچ اقدام چنانچنانکه‌ای فریاد نمی‌کنند؟ اما سالها بعد پاسخ این سؤال را یافت.

جواد برای آموختن زبان عربی و قرآن به مسجد «المصطفی» در میدان حسن آباد رفت. راهی طولانی را هر روز پیاده می‌پیمود تا در درس آقای «رضایی» حاضر شود. در مدت کوتاهی توانست مدرس زبان عربی و آموزش قرآن شود. در ابتدای ورود به دبیرستان اسلامی جعفری تصمیم گرفت زبان انگلیسی را نیز بیاموزد. برای این منظور کلاس رفت و برای تأمین هزینه‌های کلاس انگلیسی، به تدریس خصوصی پرداخت.

جواد ضمن آموزش در ریاضی، عربی، انگلیسی و قرآن، درس اخلاق هم می‌داد و معمولاً کسی که در کلاسهای او حاضر می‌شد، در پایان دوره، از نظر اخلاق و رفتاری نیز تغییر می‌کرد.

بعد از قیام پانزده خرداد ۲۲، مبارزه علیه رژیم سفاک شاه شدید شد. ساواک فعالانه و بی‌رحمانه عمل می‌کرد، زندانها پر شده بود و اختناق به منتها درجه خود رسیده بود. مستشاران آمریکایی در تمام شئون مملکت رخنه کرده بودند و حکومت چابک برای تحکیم اهداف خود در کنار اختناق به ترویج فساد و هرزگی نیز اهتمام داشت. او در مسجد و هیئت و با خواندن کتابهایی که در خانه داشت، با فلسفه قیام و شهادت حضرت سیدالشهدا (ع) آشنا شده بود و با خواندن اعلامیه‌های حضرت امام (ره) می‌دانست که تکلیف هر مسلمانان در برابر جباران چیست.

یکی از اقدامات مردمی برای مقابله با ترویج فساد از سوی رژیم در جنوب شهر، تأسیس هیئتهای جوانان بود. این هیئتها با کمک روحانیون محل و حمایت افراد متدین شکل می‌گرفت و جواد با حضور فعال در یکی از این هیئتها که در خانی آباد شکل گرفت بود، تلاش مبارزاتی خود را جدی تر کرد. جهان پهلوان تختی نیز در برخی از جلسات این هیئت حضور می‌یافت و مثل همکار در تقویت توان جوانان می‌کوشید.

گسترش این گونه هیئتها کم کم ساواک را حساس کرد و موجب شد تا برای هر هیئتی یک مأمور گمارده شود. این مأموران در جلسات

تنها با دعا و عزاداری و جای خوردن جوانها مواجه می‌شدند، اما نمی‌دانستند که جوانان خاصی که صلاحیت کافی دارند، بعد از تعطیلی هیئت در جلسه مخفی شرکت می‌کنند و موضوع جلسات آنها مبارزه با رواج منکرات و مقابله با رژیم است. جواد به اتفاق اعضای هیئت، صندوق تعاونی و قرض الحسنه ای درست کرده بود که بر خلاف بعضی از صندوقهای امروزی دفتر و دستک و بیا و برو و بگیر و ببندی نداشت. تمام تجمعات این قرض الحسنه یک دفترچه و یک خودکار بود و هر کس به فراخور حال خود پولی در این صندوق پس انداز می‌کرد و نیازمندان بر اساس تشخیص یک هیئت سه نفری (جواد و دو نفر دیگر) بدون ضامن معتبر و معروف و بیا و برو از صندوق وام می‌گرفتند و به تدریج وام خود را می‌پرداختند، حتی یک مورد هم کسی با صندوق بدحسابی نکرد. در طول مدتی که جواد به دبیرستان می‌رفت، دقیقه‌ای وقت و عمر خود را بیهوده تلف نکرد، یا کتاب خواند و یا فعالیتها اجتماعی داشت. به

پرورش گل و گیاه علاقه فراوانی داشت. علاقمند به اجرای سنتهای پسندیده از قبیل صلوة رحم و رفت و آمد با اقوام و دوستان بود. دستی گشاده و چهره‌ای متبسم داشت و در کارها از خود پشتکار نشان می‌داد و در برابر مشکلات مقاوم و صبور بود.

جواد به رغم اوضاع مالی نابسامان خانواده و محیط نامساعد جنوب شهر و بحرانهایی که در دوران تحصیل او در دبیرستان پیش آمد توانست با معدل ۱۶/۷۵ دیپلم ریاضی بگیرد و در امتحانات کنکور شرکت کند. شرکت کنندگان در کنکور بسیار بودند. نسبت قبولی شش درصد بود و هر دیپلمه‌ای نمی‌توانست از سد کنکور عبور کند. جواد تندگویان به آسانی از سد کنکور گذشت و در چند دانشگاه قبول شد. «دانشگاه تهران»، «دانشگاه شیراز» و... بالاخره «نفت آبادان»، هریک از این مراکز آموزشی وضعیت خاصی داشتند. دانشگاه شیراز به نفرت اول تا سوم ۱۰۰۰۰ ریال جایزه می‌داد. جواد نیز از دریافت این جایزه برخوردار شد و قرار شد در دانشگاه شیراز به تحصیل ادامه دهد. اما به دلیل مخالفت خانواده‌اش (خصوصاً مادرش) از رفتن به شیراز منصرف شد و دانشگاه تهران را انتخاب کرد.

بانک ملی، از میان قبول شدگان در دانشگاه تهران همه ساله ۲۰۰ نفر را به عنوان سهمیه انتخاب می‌کرد و در انتخاب این سهمیه نهایت دقت را به خرج می‌داد و در مرحله بعد، از میان این نفر، هفت نفر را از طریق آزمون اختصاصی انتخاب و برای طی دوره بانکداری به کشور انگلستان اعزام می‌کرد.

جواد ابتدا جزو سهمیه ۲۰۰ نفری و بعداً پس از گذراندن آزمونهای مختلف، به عنوان نفر سوم سهمیه انتخابی هفت نفره جهت اعزام به انگلستان انتخاب شد. آخرین مرحله آزمون اعزام، مصاحبه بود و جواد در مصاحبه به دلیل این که مذهبی متعصب شناخته شد، کنار گذاشته شد.

پس از رد شدن جواد در امتحان گزینش اعزام دانشجوی به خارج، ابتدا قرار شد او مطابق میل خانواده، در دانشکده فنی تهران شروع به تحصیل کند. ولی خود او تمایل داشت در دانشکده نفت آبادان ادامه تحصیل بدهد.

دانشکده نفت انجمن اسلامی داشت و اگر چه به تشخیص رئیس دانشکده، در گزارشی به ساواک «انجمن اسلامی رو به زوال» بود اما در هر حال وجود داشت و مهم‌ترین عامل جذب جوانان مسلمان به این دانشکده به شمار می‌رفت.

البته دانشکده نفت آبادان در آن زمان و در آستانه افزایش بهای نفت در جهان و افزایش در آمد ارزی از فروش نفت، طبعاً از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود که جواد در اولین روزهای ورود به این دانشکده متوجه آن شد و سعی کرد علیه بعضی از کاستی‌های آن جنبه‌گیری کند.

دانشکده نفت آبادان از ابتدای تأسیس تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۰۰، به روش دانشکده‌های انگلستان و زیر نظر کارشناسان و استادان خارجی و بیشتر انگلیسی اداره می‌شد. دانشجویان به طنز شایع کرده بودند: «دانشکده ماقطعه‌ای خاک ناپاک انگلستان است که برای رفاه حال ما، استعمارگران به ایران منتقل کرده‌اند!» علاوه، تعدادی از دانشجویان این دانشکده از فرقه ضاله بهائیت بودند و بهایی‌ها در دانشکده نفوذ زیادی داشتند، زیرا بعضی از استادان دانشکده نفت آبادان نیز بهایی بودند، حتی شایع بود که رئیس دانشکده هم بهایی است!

غیر از استادان بهایی و خارجی، دانشجویان و استادان لائیک و به طور کلی غرب زده نیز تعدادشان کم نبود!

جواد خیلی زود متوجه این نکات پیچیده شد حتی دانست شهر آبادان را شاه و اطرافینش با چه هدفی به چهره یک شهر اروپایی در آورده اند و چرا کارمندان و طبقه مرفه شهر، برخوردار از یک زندگی کاملاً اروپایی و در عین حال بومیان و کارگران از ابتدای ترین وسایل اولیه زندگی محرومند؟

جواد در جستجوهای خود، در میان دانشجویان توانست با جوانان مسلمان و کسانی که مثل خودش، تربیت مذهبی داشتند رابطه برقرار کند و عنصر فعال انجمن اسلامی دانشکده نفت شود. بعد از انقلاب، هیئتی که از سوی شورای انقلاب، مأمور رسیدگی به سوابق استادان و کارمندان و کارگران شرکت نفت آبادان شده بودند و جواد هم در آن هیئت عضو داشت، پس از رسیدگی به پرونده‌های افراد متوجه شدند، از رئیس تا دربان دانشکده و حتی اکثر مسئولان و خدمه خوابگاههای دانشجویی یا عضو ساواک و یا خبرچین آن بوده‌اند! و لاقال نیمی از پرسنل دانشکده به طور مستقیم، یا غیر مستقیم عضو یا وابسته به ساواک بوده‌اند!

در چنین شرایطی جواد به عضویت انجمن اسلامی دانشکده آبادان درآمد، بعضی از اعضای انجمن بعد از پایان تحصیل، به رغم اینکه از این دانشکده رفته بودند و این جا آن جا شاغل بودند، ارتباط خود را با انجمن اسلامی دانشکده قطع نکرده بودند و گاه نگاه سری به آن می‌زدند. با این همه تعداد اعضای انجمن اسلامی، در مقایسه با انبوه دانشجویان لائیک و غرب زده، بهائی و غیره، بسیار کم بود و فعالیت چندانی نمی‌توانست داشته باشد، معمولاً جوانان مسلمان، از یک صد امکانات مالی دانشجویان بهایی برخوردار نبودند و امکانات بسیار اندک مالی و فشار ساواک و اختناق حاکم بر جامعه، به آنان اجازه فعالیت چندانی نمی‌داد.

آزاده سرفراز مهندس بهروز بوشهری درباره او می‌گوید، «... پس از این که در سال فارغ التحصیل شدم، در پالایشگاه آبادان مشغول کار شدم، خانه ای نزدیک دانشکده گرفتم و تماس خود را با انجمن اسلامی دانشکده قطع نکردم. در همین زمان بود که با «جواد» که تازه وارد دانشکده شده بود، آشنا شدم. جواد حقیقتاً دوست داشتی بود. دیدگانش برقی می‌زد و چون عذاب تیزبین و بلندپرواز بود. هر لحظه اندیشه‌ای نو به ذهنش خطور می‌کرد و از همان روزهای اول ورود به دانشکده، نشان داد که برای انجمن اسلامی مه‌راه اساسی و برای آینده کشور شخصیتی بارز خواهد شد! من به دلیل

خصوصیات اخلاقی او، از همان روزهای نخست جذب جواد شدم و به طور مرتب همدیگر را می‌دیدیم و در همه برنامه‌ریزیهای انجمن اسلامی مشورت می‌کردیم، من پس از شش سال، برای گذراندن دوره فوق لیسانس از آبادان رفتم. جواد هم پس از فارغ التحصیلی به پالایشگاه تهران آمد. دوران سربازی را طی می‌کرد، با ما به خاطر علاقه‌ای که من به او و فشار عذاب تیزبین و بلندپرواز بود. داشتیم، هر چند وقت یک بار به آبادان می‌رفتم و با دانشجویان مسئول انجمن مشورت می‌کردیم. در یکی از این سفرها ساواک مشکوک شد و در مراجعت به تهران دستگیر و از پالایشگاه اخراج شد و از درجه افسری به درجه سرباز عادی تنزل کرد. بعد از پایان دوره سربازی به دلیل حساسیت ساواک و ممنوعیت کار او در ادارات دولتی و بخش خصوصی به کار شخصی روی آورد و راننده (مسافرکش) شد تا شرافت و اعتقادات مذهبی خود را حفظ کند و محتاج غیر نباشد.»

